

Refutation of Ibn Taymiyyah's Problems on the First Rational Argument of Allameh Helli on the Proof of Imamate of Imam Ali (AS)

Reza Bani Asadi  *

Fatemeh Ghovveh Nadooshan 

Assistant Professor, Department of Islamic Studies,
Faculty of Medicine, Shahid Sadouqi University of
Medical Sciences, Yazd, Yazd, Iran
3rd Level Student of Kalam with the Tendency of
Imamat, Imam Hossein Seminary Institute of
Higher Education, Yazd, Iran

Abstract

Ibn Taymiyyah criticized Allameh Helli's rational argument about the Imamate of Imam Ali (a.s.), which he presented using the necessity of Imam's infallibility. While he generally does not accept the divine appointment of the Imam, he also rejects and does not accept the argument of the Imam's infallibility. In fact, Ibn Taymiyyah's objections to the necessity of infallibility in the Imam return to the denial of the principle of Imamate in the sense intended by the Shia; Because by accepting the Imamate in the intended sense of the Shia, there is no escaping the acceptance of infallibility and, following it, the Imamate of Imam Ali (a.s.). This article is written in a descriptive-analytical way and aims to express the issue of the strength and power of Allameh Helli's argument on the Imamate of Imam Ali (a.s.), and in fact, it answers the question whether Ibn Taymiyyah's objections to the first rational argument of Allameh Helli prove Imam Ali's Imamate. (A) Is it included? By reflecting on the problems of Ibn Taymiyyah, it is clear from Allameh Helli's rational argument on the Imamate of Imam Ali (a.s.) that his opinions are rejected, that the confirmation of Allameh's argument and, as a result, the proof of the Imamate of Imam Ali (a.s.) and, consequently, other Shia imams follow has it.

Keywords: Imamate, Imam Ali (a.s.), Ismat, Allameh Helli, Ibn Taymiyyah al-shiah.

* Corresponding Author: fatemi251@gmail.com

How to Cite: BaniAsadi,R& Ghovveh Nadooshan, F. (2023). A Critical Analysis of Salafi Qafari's Opinions about Sheikh Kolaini's Belief in the Distortion of the Qur'an. *Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Kalam*. 4 (6) :107-126.



پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه

دوره ۴، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۴۰۲، ۱۰۷-۱۲۶

jst.atu.ac.ir

DOI: 10.22054/JCST.2023.74710.1125

ردّ اشکالات ابن تیمیه بر دلیل اول عقلی علامه حلی بر اثبات امامت امام علی (ع)

استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید صدوقی یزد، یزد، ایران
دانش آموخته سطح ۳ کلام با گرایش امامت، مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام حسین، یزد، ایران

* رضا بنی اسدی

فاطمه قوه ندوشن

چکیده

ابن تیمیه به استدلال عقلی علامه حلی بر امامت امام علی (ع) که با استفاده از لزوم عصمت امام ارائه داده، نقدهایی وارد کرده است. وی ضمن اینکه به طور کلی، انتصاب الهی امام را پذیرا نیست، به دنبال آن، بحث عصمت امام را نیز رد کرده، قبول ندارد. در واقع، اشکالاتی که ابنتیمیه بر عدم لزوم عصمت در امام گرفته، به انکار اصل مسأله امامت به معنایی که مورد نظر شیعه است، بازگشت میکند؛ چراکه با پذیرش امامت به معنای مورد نظر شیعه، گریزی از پذیرش عصمت و به دنبال آن، امامت امام علی (ع) وجود ندارد. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی نگارش یافته است و درصدد بیان مسأله استحکام و قوت استدلال علامه حلی بر امامت امام علی (ع) است و در واقع، به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا اشکالات ابن تیمیه بر دلیل اول عقلی علامه حلی بر اثبات امامت امام علی (ع) وارد است؟ با تأمل در اشکالات ابن تیمیه، به استدلال عقلی علامه حلی بر امامت امام علی (ع) معلوم می‌شود نظرات او مردود است که تثبیت استدلال علامه و در نتیجه، اثبات امامت امام علی (ع) و به تبع آن، سایر امامان شیعه را در پی دارد.

کلیدواژه‌ها: امامت، امام علی (ع)، عصمت، علامه حلی، ابن تیمیه.

۱. مقدمه

علامه حلی یکی از بزرگ‌ترین علمای عالم تشیع در کتاب *کشف المراد* با ارائه پنج دلیل در صدد اثبات امامت امام علی^(ع) برآمده است (ر.ک؛ حلی، ۱۳۷۹: ۱۱۳-۱۱۵) که در این پژوهش، به دلیل اول ایشان پرداخته می‌شود. در مقابل، ابن تیمیه تلاش کرده این دلیل را با ایراد اشکالات متعدد رد کند. پرسش اصلی که این پژوهش برای پاسخ به آن شکل گرفته، این است که آیا این اشکالات ابن تیمیه به استدلال اول علامه حلی وارد است؟ البته قبل از علامه حلی، برخی از متکلمان بزرگ شیعه، مانند سیدمرتضی نیز این استدلال را به نوعی مطرح کرده‌اند (ر.ک؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۰ ق.، ج ۱: ۱۳۷-۱۳۸)؛ چنان‌که برخی از بزرگان اهل تسنن، مانند باقلانی نیز قبل از ابن تیمیه این استدلال را رد کرده‌اند (ر.ک؛ باقلانی، ۱۴۰۷ ق.، ص: ۴۷۶). اما ضرورت این موضوع به سبب آن است که در زمان معاصر، افکار ابن تیمیه در میان بخشی از اهل تسنن اهمیت و شیوع فراوانی یافته است.

استدلال علامه حلی دو مقدمه دارد. مقدمه اول آنکه امام باید معصوم باشد و مقدمه دوم اینکه علی^(ع) معصوم است. پس امام، حضرت علی^(ع) است. علامه حلی برای اثبات مقدمه اول از مدنی الطبع بودن انسان و تراحمات در زندگی بشری سخن می‌گوید و اینکه چاره‌ای نیست تا امام معصومی باشد که رفع تراحمات کند و اگر امام، معصوم نباشد، چون دچار اشتباه می‌شود، خود نیاز به یک امام معصوم دیگر پیدا می‌کند و همین‌طور که منجر به تسلسل می‌شود و تسلسل باطل است. پس باید به یک امام معصوم رسید. ایشان برای اثبات مقدمه دوم نیز می‌گوید خلفای سه‌گانه به اجماع مسلمین معصوم نبودند، در حالی که علی^(ع) معصوم است و سرانجام، نتیجه می‌گیرد که او امام مسلمین است (ر.ک؛ حلی، ۱۳۷۹: ۱۱۳-۱۱۴).

ابن تیمیه تلاش کرده با نقد هر دو مقدمه، استدلال علامه حلی را رد کند، تا اثبات امامت امام علی^(ع) به وسیله او را از بین ببرد. وی در میان اشکالات خود، به سایر امامان شیعه، به‌ویژه امام مهدی^(عج) مکرر تعریض زده است که در این مقاله به اقتضای رد اشکالات به آن‌ها نیز پاسخ داده می‌شود.

درباره ابن تیمیه و افکار او پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است. کتاب *افکار ابن تیمیه در بوته نقد*، تألیف سید علی حسینی میلانی از آن جمله است. در این کتاب، دشمنی وی با علی^(ع) در موارد متعدد به خوبی نمایان شده است (ر.ک؛ میلانی، ۱۳۸۸: بخش اول). کتاب دیگر کتاب

جواهرالکلام فی معرفه الإمامة والایمام می باشد که این نیز به نویسندگی ایشان است. نویسنده در این اثر به شرایط و ویژگی های امام اشاره کرده است و ضمن تبیین دیدگاه شیعه، دیدگاه اهل سنت را مطرح و به برخی شبهات مرتبط با آن، از جمله برخی شبهات ابن تیمیه پاسخ داده است (ر.ک؛ میلانی، ۱۳۸۹: ۱۸۴-۱۸۶). در پایان نامه «بررسی تطبیقی دیدگاه شیخ مفید، علامه حلی و ابن تیمیه درباره عصمت امام» اثر موسی رضایی (۱۳۸۵)، نویسنده ابتدا آرای این سه دانشمند اسلامی درباره عصمت ائمه^(ع) را بررسی کرده است و آنگاه به شبهات ابن تیمیه پاسخ داده است. مقاله «بازخوانی دلایل عصمت امام و ارزیابی آنها از منظر اهل سنت»، تألیف احمد سعادت (۱۳۸۹) به بازخوانی و بررسی دلایل عصمت از دیدگاه شیعه و نقد دیدگاه اهل تسنن، از جمله ابن تیمیه در این زمینه پرداخته است و با برجسته کردن نقاط ضعف و قوت دیدگاه فریقین انتظار دارد حقیقت مسأله برای مخاطب آشکار شود. مقاله دیگر، مقاله «قرآن و حدیث: داوری در اندیشه های علامه حلی و ابن تیمیه در زمینه آیات نازل شده در شأن اهل بیت علیهم السلام»، تألیف سید محمدحسین موسوی مبلغ است که در آن تناقضات ابن تیمیه درباره حدیث صدقه دادن حضرت علی^(ع) و نزول آیه ولایت در شأن آن حضرت را بیان کرده است. مقاله دیگری به قلم ملیحه قنادیان و همکاران با عنوان «نقد و ارزیابی گفتمان امامت در رویارویی ابن تیمیه و علامه حلی در منهاج السنه و منهاج الکرامه» در این زمینه نگارش یافته که در آن دیدگاه های سیاسی، مذهبی و حکومتی که در این دو کتاب به آن پرداخته شده، شناسایی و به این سؤال پاسخ داده شده که تحلیل گفتمان امامت بر اساس روش میشل فوکو در رویارویی ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه و علامه حلی در کتاب منهاج الکرامه چیست؟ با وجود پژوهش های درخور توجه درباره افکار ابن تیمیه، پژوهش مستقلی درباره موضوع این مقاله، یعنی رد جامع شبهات ابن تیمیه بر استدلال اول عقلی علامه حلی بر امامت امام علی^(ع) مشاهده نشده است. آنچه در پژوهش های سابق وجود دارد، پراکنده است، به اضافه اینکه برخی پاسخ های این پژوهش، بدیع و جدید است. این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی است، درصدد رد نقدهای ابن تیمیه بر استدلال عقلی علامه حلی و تثبیت استدلال علامه و در نتیجه، تأیید امامت امام علی^(ع) و به تبع آن، سایر امامان شیعه می باشد.

۱. نقد ابن تیمیه بر مقدمه اول دلیل علامه حلی

ابن تیمیه هر دو مقدمه استدلال علامه را باطل می‌داند. مقدمه اول بر «لزوم عصمت امام» تکیه دارد. اینک به نقدهای وی بر مقدمه اول پرداخته می‌شود.

۱-۱. عدم لزوم وجود امام معصوم

ابن تیمیه نظر شیعه، مبنی بر لزوم وجود امام معصوم زنده را قبول ندارد (ر.ک؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۳۸۴). وی وجود امام معصوم زنده را با آوردن چند وجه رد می‌کند که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۱-۱. عدم رؤیت امامی با اوصاف مذکور

به گفته ابن تیمیه، تاکنون امامی با این اوصاف دیده نشده است و در زمان ما چنین امامی نزد پیروانش غایب است (اشاره به امام مهدی (عج) و نزد عاقلان و اهل خرد اصلاً وجود ندارد! کسی که بر مردم ولایت می‌یابد، حتی اگر اندکی صفت جهل و ظلم هم در وی باشد، حتماً برای آنان بهتر از کسی است که هیچ فایده‌ای برایشان ندارد و به اصطلاح غایب باشد. همین منتسبان به امام معصوم در امورشان از کسانی غیر از آن امام، یعنی از افرادی ناسپاس یا ستم‌پیشه کمک و راهنمایی می‌گیرند (ر.ک؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۳۸۵-۳۸۶).

به نظر نگارنده، این نظر ابن تیمیه مردود است؛ زیرا او عصمت امام (ع) را با استفاده از اسباب ظاهری در دنیا خلط کرده است. معصوم بودن امام ارتباطی به استفاده او و پیروانش از اسباب ظاهری ندارد؛ چنان که پیامبر اکرم (ص) نیز که ابن تیمیه عصمت او را قبول دارد (ر.ک؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۳۸۴)، از اسباب ظاهری استفاده می‌کردند.

۱-۱-۲. عدم بهره از پیروی امام غایب

به عقیده ابن تیمیه در دو چیز به امام نیاز پیدا می‌شود: یا به علم او تا تعلیم داده شود و یا به عمل او تا اقتدار آن عمل بتواند مردم را یاری رساند، در حالی که امام غایب شیعه از هر دوی آن‌ها بی‌بهره است. اگر این امت دارای علمی هستند، آن را از پیشینیان گرفته‌اند و اگر هم دارای عملی باشند، یا آن عمل مورد توافق و رضایت همه مسلمانان است که می‌توان گفت آن را از مسلمانان استفاده کرده‌اند. در غیر این صورت، آن عمل را از کفار، کج‌دینان، ملحدان و امثال

آنان اخذ کرده‌اند. پس آنان را علم و قدرتی نیست. امامان بعد از علی^(ع) نیز همان قدر از دانش و دین خود به مردم فایده می‌رساندند که امثال‌شان می‌رساندند. او پس از رد علم امامان، با رد قدرت آن‌ها نیز می‌گوید: «آنان توانایی انجام کارهای صاحبان قدرت و حکومت را نداشتند؛ یعنی قدرت الزام مردم به حق و بازداشتن آنان از امور باطل را دارا نبودند» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۳۸۸-۳۸۷).

در پاسخ وی در ادعای اخذ علم امامان از پیشینیان، به عقیده نگارنده باید گفت اگر مراد از پیشینیان، امام معصوم قبل است که این، سخن شیعه است و سلسله ائمه به پیامبر اکرم^(ص) می‌رسد و بقیه امت از طریق این سلسله از برخی علوم وحیانی برخوردار شده‌اند و اگر مراد از پیشینیان، افراد دیگر است، پس چرا سخنان آنان قبل از امامان شیعیان نقل نشده‌است؛ به عنوان مثال، این کلام امام باقر^(ع) که «مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّ مِيزَانُهُ»؛ یعنی: هر که [کفه] ظاهرش سنگین‌تر از باطنش باشد، ترازوی [اعمال] او سبک است (ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۴۹۲)، تا قبل از ایشان از کسی شنیده نشده بود.

وی درباره قدرت امام نیز به خطا رفته که در پاسخ باید گفت وی در اینجا نیز استفاده از اسباب ظاهری را که از مقتضیات عالم طبیعت است، نادیده گرفته‌است. پیامبر اکرم^(ص) نیز در ده سال ابتدای بعثت در ضعف به سر می‌بردند، پس طبق نظر وی، چون ایشان نیز توانایی انجام کارهای صاحبان قدرت و حکومت را نداشتند، بهره‌وری از آن حضرت نیز منتفی بوده، در نتیجه، صحبت از عصمت آن حضرت نیز بی‌معنا می‌شود، در حالی که احدی از جمله خود ابن تیمیه چنین حرفی نزده‌است.

۳-۱-۱. عدم وجود لطف در امام غایب

وی به نقل از امامیه می‌گوید ما با علم یقینی و بر اساس عرف و عادات همیشگی، می‌دانیم که اگر گروهی، رئیسی پرهیبت، مقتدر و مسلط بر امور داشته باشد، آن گروه به صلاح نزدیک‌تر و از فساد دورتر خواهد بود و بدون رئیس دچار هرج و مرج می‌شوند و چون این، لطف در تکلیف است، پس واجب است. اما این سخن باطل است؛ زیرا امامان قبل از امام منتظر، هیچ یک صاحب چنین اختیاراتی و مسلط بر امور و دارای نفوذ نبودند. درباره امام غایب هم باید گفت که کاری انجام نداده‌است و هر فرد معترف به او می‌داند که بیش از چهارصد و شصت سال

غایب شده است و چون می ترسد، نمی تواند ظهور کند، چه رسد به اینکه اقامه حدود کند. پس این امام نمی تواند به کسی امر یا نهی کند (ر.ک؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق.، ج ۶: ۳۸۸-۳۹۰). در پاسخ به وی باید گفت اینکه امامان شیعه قدرت و اختیارات لازم را نداشتند، مورد قبول شیعه است، اما این اختصاصی به امامان شیعه ندارد و هر پیشوایی که از قدرت و حمایت عمومی برخوردار نباشد، همین وضع را دارد؛ چنان که عثمان پس از روی گرداندن مردم از او، نتوانست از حکومت خود، یا حتی از جان خود حفاظت کند و این از لوازم زندگی دنیوی است و ربطی به عدم وجود لطف در امام ندارد. آری، امام معصومی که مقبول و مورد حمایت مردم باشد، می تواند اجتماع مسلمین را بهتر شکل دهد، ضمن اینکه عدم همراهی و حمایت مردم، اصل لطف بودن امام را از بین نمی رود؛ زیرا برکات امام فقط در مسائل ظاهری مسلمین نیست.

۱-۲. عدم حصول مقصود به سبب عدم عصمت یا عجز معصوم

به عقیده ابن تیمیه، هدف خداوند از خلق معصوم، مصالح بندگان است، در حالی که مصالح بندگان محقق نشده، حال یا به سبب عدم عصمت یا به سبب نداشتن قدرت. پس چرا باید گفته شود بر خداوند لازم است امام معصوم بیافریند؟ (ر.ک؛ همان: ۳۹۴). به نظر نگارنده، در اینجا نیز ابن تیمیه مسأله را خلط کرده است. مراد از مصلحت بندگان، تحقق قهری مصالح نیست، تا در صورت محقق نشدن آنها، آفرینش امام معصوم لغو تلقی گردد؛ زیرا در آن صورت، تکلیف و پاداش، واجب و حرام، و نیز بهشت و جهنم معنا پیدا نمی کرد، بلکه مراد از مصلحت بندگان، راهنمایی آنان به سوی مصالح است، تا انسان‌ها از روی اختیار، راه حق را برگزینند و این امر با خلقت معصوم^(ع) و ارائه کامل مصالح حقیقی به بندگان محقق می شود.

۱-۳. کم بودن امور فاسد با عدم خلق معصوم

ابن تیمیه در این وجه می گوید نه تنها وجود معصوم باعث دفع هیچ شری نشد، بلکه موجب شد که عامه مسلمانان او را تکذیب کنند، با پیروانش دشمن شوند و به او و یارانش ستم روا دارند و با تقدیر اینکه معصوم بوده، تباهی‌های فراوانی شکل گرفت و اگر خداوند او را خلق نمی کرد، شر و فساد کمتری در دنیا حاصل می شد. به عقیده او، علی و بقیه ائمه، معصوم نبوده‌اند؛ زیرا در خلافت خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان)، خلفای بنی امیه و بنی عباس، ظلم و شرک کمتر بود. پس اگر قرار است کسی را معصوم بدانیم، باید خلفای سه گانه، خلفای بنی امیه و بنی عباس

را معصوم بدانیم. چگونه ممکن است خداوند حکیم چیزی را به قصد ایجاد خیر بیافریند که از وجودش جز شرّ و تباهی حاصل نمی‌شود؟ وی در ادامه می‌افزاید اگر گفته شود که این شر از ظلم مردم در حق او ناشی شده، می‌گوییم اگر خداوند حکیم وی را برای دفع ظلم مردم بیافریند، اما در عین حال بداند ظلم مردم افزون‌تر خواهد شد، در این صورت، چنین آفرینشی حکیمانه نخواهد بود (ر.ک؛ همان: ۳۹۵-۳۹۶).

به عقیده نگارنده، این دلیل ابن تیمیه نیز مردود است؛ زیرا اگر استدلال او صحیح باشد، می‌توان گفت خلقت برخی از پیامبران نیز اگر نمی‌بود، ظلم کمتری به وجود می‌آمد؛ زیرا بسیاری از مردم ایمان نیاوردند و به آن‌ها و پیروانشان ظلم کردند؛ به عنوان مثال، بسیاری از پیروان موسی^(ع)، مانند آسیه^(ع) و ساحران توّاب شکنجه‌های طاقت‌فرسا شدند. به اضافه اینکه بیشتر بودن ظلم و شرک در زمان ایشان نسبت به سایر خلفا، ادعایی بی‌دلیل و مردود است. همچنین، این سخن وی که خلق امام با وجود علم الهی به افزایش ظلم مردم خلقتی حکیمانه نیست هم از اساس مردود است؛ زیرا در صورت صحت ادعای فوق، لازم می‌آمد خلقت برخی انبیا مانند نوح^(ع) نیز حکیمانه نباشد، چون طبق کلام الهی، نوح^(ع) نهصد و پنجاه سال مشغول تبلیغ بود (ر.ک؛ العنکبوت/ ۱۴)، در حالی که فقط هشتاد نفر یا کمتر ایمان آوردند (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۹۹) و در مدت تبلیغ آن حضرت، قوم او ایمان نیاوردند، بلکه او را مسخره کردند (ر.ک؛ کلینی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۰۲)، در حالی که علم الهی به خلق امام، با وجود افزایش ظلم مردم وجود داشت. پس نمی‌توان گفت در این حالت، خلقت امام حکیمانه نیست، بلکه ممکن است علل دیگری داشته باشد؛ مثلاً وجود امام به سبب اتمام حجت بر مردم ظالم باشد.

۴-۱. عدم نیاز به وجود معصوم برای دفع ظلم

ابن تیمیه می‌گوید آیا همواره برای دفع ظلم در زندگی اجتماعی باید در هر شهری یک معصوم باشد؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا در بلاد کفر یا در سرزمین مشرکان و اهل کتاب، معصوم وجود دارد؟ اگر هم گفته شود امام برای همه شهرها یکی است، اما نمایندگانی در هر یک از

شهرها دارد، می‌گوییم: آیا امام معصوم در همه شهرها نماینده دارد، یا فقط در برخی شهرها؟ اگر گفته شود در همه شهرها نماینده دارد، این مبالغه و ستیزه‌جویی است و اگر گفته شود: فقط در برخی شهرها، می‌گوییم: تبعیض برای چیست؟ (ر.ک؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ ق، ج ۶: ۳۹۹-۴۰۰). به عقیده نگارنده، این دلیل ابن تیمیه نیز مردود است. مراد از لزوم وجود معصوم، وجود امام در هر شهر نیست، بلکه وجود یک امام معصوم و جاری شدن احکام او در همه بلاد اسلامی به وسیله نمایندگان او کافی است و نمایندگان او در همه بلاد اسلامی حضور داشته و دارند. این مسأله برخلاف نظر وی مبالغه نیست؛ زیرا لازم نیست در تک تک شهرها از طرف امام نماینده وجود داشته باشد، بلکه در بلاد مختلف که شهرهای گوناگونی دارند، وجود یک نماینده که افراد بتوانند برای اصلاح امور به وی مراجعه کرده، از حکم امام آگاه شوند، کفایت می‌کند و این امر محقق بوده است، ضمن اینکه اگر دلیل وی صحیح باشد، همین اشکال به حاکمیت پیامبر اکرم (ص) نیز وارد می‌شود؛ زیرا ایشان نیز در تک تک شهرها نماینده نداشتند.

۵-۱. عدم انتفاع مردم سرزمین‌های غایب از امام

در این وجه، ابن تیمیه با بیان اینکه نمایندگان امام معصوم، خود معصوم نبودند، می‌گوید در این صورت، مردمی که از امام، غایب بودند، از او منتفع نمی‌شدند؛ زیرا پشت سر غیر معصوم نماز می‌خواندند، غیر معصوم بین‌شان قضاوت می‌کرد و او اموال‌شان را می‌گرفت و اگر گفته شود همه این امور به معصومان ارجاع داده می‌شود، در پاسخ گفته می‌شود: معصوم قادر نبوده عدالت خود را در وجود نمایندگان خویش نیز جاری کند، بلکه نهایتاً می‌توانست مناسب‌ترین شخصی را بر آنان بگمارد، ولی اگر در آن میان، فرد لایق یا عادل را نیافت، چه می‌شود؟ همچنین، اگر گفته شود چنانچه خداوند چنین اشخاصی نیافریده باشد، تکلیف از امام برداشته می‌شود، می‌گوییم این، یعنی آفریدن فرد کارا و عادل مطلق بر خداوند واجب نیست، بلکه بر امام واجب است که آنچه در توان دارد، انجام دهد. مردم هم همین‌طور برایشان واجب است که شایسته‌ترین بندگان خدا را بر خود حاکم سازند، هرچند نقصی هم در قدرت یا در عدالت او وجود داشته باشد. پس امام معصوم اگر قدرتی هم داشته باشد، هدف را محقق نمی‌سازد، چه رسد به اینکه عاجز، مغلوب یا غایب باشد؟ (ر.ک؛ همان: ۴۰۰-۴۰۲).

به عقیده نگارنده، این سخن ابن تیمیه نیز در سستی مانند سخنان سابق اوست؛ زیرا لازمه آن اشکال به حاکمیت رسول اکرم^(ص) است، چون مردم غایب از آن حضرت^(ص) نیز نمی توانستند از آن حضرت منتفع گردند؛ چرا که کارگزاران ایشان نیز معصوم نبودند. علاوه بر اینکه کارگزاران امام معصوم بر طبق نظر ایشان باید عمل کنند؛ چنان که کارگزاران پیامبر^(ص) نیز چنین می کردند و در این صورت، نیازی به عصمت آنان نیست.

۶-۱. عجز امام در دفع ظلم از خود و به طریق اولی، از امت خود

ابن تیمیه در این وجه می گوید امامی که نمی تواند ظلم را از خود دفع کند، چگونه می تواند ظلم و فساد را در جامعه ریشه کن کند؟ وقتی او نمی تواند حتی حق زنی از میراث را بازگرداند، چه گونه می تواند ظلمی را دفع کند؟ (ر.ک؛ همان: ۴۰۲).

این اشکال ابن تیمیه نیز نزد نگارنده مردود است؛ زیرا او توجه نکرده تا یاری مردم نباشد، امام نمی تواند حق را اقامه کند و این امر مخصوص امام نیست. پیامبر اکرم^(ص) نیز در روزهای آغازین بعثت که در غربت و ضعف بود، در برابر ظلم قریش نمی توانست از خود و دیگران دفاع کند. پس در صورت پذیرش سخن ابن تیمیه، باید عدم لزوم وجود نبی را هم پذیرفت.

۷-۱. عدم حصول مقصود با خلق معصوم

به گفته وی، مردم درباره فعل خداوند دو گروه هستند: برخی معتقدند ظلم از طرف خدا محال بوده، همه افعال او حُسن است. گروه دوم معتقدند عدالت بر خداوند واجب عقلی، و ظلم حرام است. بنا بر هر دو قول، خداوند ظلم نمی کند و در واجب خللی وارد نمی کند. پس آنچه بر او واجب بوده، انجام داده است. با این حال، آنچه را که به وسیله آن، مصالح مقصود را از خلقت معصوم حاصل شود، خلق نکرده است. پس اگر این مصالح به صرف خلق معصوم باشد و آن حاصل نشده، لازم می آید که خلق معصوم واجب نباشد که مطلوب ماست و اگر مصالح حاصل نمی شود مگر به خلق معصوم و خلق امور دیگر، خداوند چنین مجموعی را خلق نکرده است، در حالی که اخلال کم و زیاد در واجب بر خداوند، ممتنع است. پس بنا بر هر دو قول، بر خداوند خلق چیزی که این مطالب را به وجود آورد، واجب نیست و در این صورت، فرقی نیست بین اینکه معصومی بیافریند که از او مقصود حاصل نشود و یا معصومی اصلاً نیافریند. پس خلق

معصوم بر او واجب نیست و اعتقاد به وجوب وجود معصوم در هر صورت، باطل است (ر.ک؛ همان: ۳۸۵).

به عقیده نگارنده، این کلام ابن تیمیه نیز مردود است؛ زیرا همان طور که گذشت، هدف از خلقت معصوم، هدایت به سعادت می باشد و معنای هدایت، نشان دادن طریق صحیح است، نه اینکه افراد به اجبار راهی رفته و سعادت مند شوند و این امر با خلق معصوم به طور کامل تحقق یافته است.

۸-۱. اولویت عصمت نفوس انسانی بر عصمت والی انسانها

به گفته ابن تیمیه، عصمت نفوس انسان بر عصمت حاکم اولویت دارد. نیاز انسان در رسیدگی به خویش، شدیدتر از نیاز شهر به رسیدگی حاکم آن است. اگر خداوند متعال نفس انسان را معصوم نیافریده، چگونه خلق حاکم معصوم واجب است؟ (ر.ک؛ همان: ۴۰۶).

به عقیده نگارنده، این اشکال ابن تیمیه نیز مردود است؛ زیرا رسیدگی انسان به خویش و وصول به این عصمت، بدون وجود معصوم ممکن نیست؛ چراکه اگر معصوم نباشد، در فعل دیگران احتمال خطا هست و با پیروی از آنها عصمت نفوس انسانی حاصل نخواهد شد، در حالی که با پیروی از معصوم، احتمال خطا وجود ندارد. بنابراین، حتی اگر اولویت مطرح شده از سوی ابن تیمیه را در نظر بگیریم، همچنان لزوم خلق معصوم از سوی خداوند متعال پابرجاست، به اضافه اینکه ابن تیمیه از این امر مهم غفلت کرده که خلق معصوم به صورت قهری و اجباری نیست، تا گفته شود عصمت نفوس انسان بر عصمت حاکم اولویت دارد، بلکه خلق ایشان به این معناست که آنها با داشتن معرفت بالا و اراده قوی، از روی اختیار ترک معصیت می کنند و این، اقتضای وجود ایشان است.

۹-۱. فزونی خیر بر فساد در زمان والیان غیر معصوم

ابن تیمیه در این وجه می گوید آیا فلسفه وجود امام این است که در زمان او، خیر و مصلحت بیشتر از فساد باشد؟ یا منظور این است که خیر و مصلحت مطلق حاکم شود؟ یا منظور، حصول مقدار معینی از مصلحت است؟ اگر مراد اولی باشد، در زمان اغلب والیان امور نیز حاصل شده، چنین مقصودی در عهد ابوبکر، عمر و عثمان و نیز در عهد حکومت خلفای بنی امیه و بنی عباس بسیار بیشتر و بهتر از ائمه دوازده گانه محقق گردید. همچنین، چنین هدفی به وسیله پادشاهان

روم، تُرک و هند بیشتر از امام غایب منتظر حاصل گردیده، چون فساد و تباهی ناشی از عدم حاکم و ولی امر، بسیار بیشتر از فساد است که با وجود او حاصل می‌شود. اما اگر دومی، یعنی صلاح مطلق و عدم هر گونه فساد منظور باشد، می‌گوییم خدا چنین چیزی نیافریده، او حتی اسباب و زمینه‌های به وجود آمدن چنین چیزی را هم خلق نکرده است (ر.ک؛ همان: ۴۰۸-۴۰۷).

به عقیده نگارنده، این اشکال ابن تیمیه نیز مردود است؛ زیرا منظور، شق اول و دوم نیست، بلکه شق سوم است که ابن تیمیه با وجود اشاره به آن، درباره‌اش توضیحی نداده است؛ یعنی مقدار معینی از مصلحت مورد نظر است و آن، مصلحت حداکثری است که فقط با علم الهی و حداکثری که نزد امام است، حاصل می‌شود.

۱-۱۰. نقد تسلسل در نیاز به امام معصوم

ابن تیمیه در این وجه به قسمت دوم مقدمه اول علامه که تسلسل است، ایراد وارد کرده است. علامه در توضیح دلیل خود فرموده که اگر امام، معصوم نباشد، به یک امام دیگر نیاز است و اگر آن نیز معصوم نباشد، باز به یک امام دیگر نیاز است و بدین ترتیب، تسلسل پیش می‌آید و تسلسل نیز باطل است (ر.ک؛ حلی، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

به زعم ابن تیمیه، تسلسل پیش نمی‌آید؛ زیرا اگر امام، معصوم نباشد، کسی از امت، وی را از خطایش آگاه سازد و از آن سو، اگر کسی از افراد امت هم اشتباهی کند، امام وی را مطلع کند و بدین ترتیب، نوعی عصمت همگانی برای همه امت به دست می‌آید. در ادامه، وی برای سخن باطل خود شاهد مثال آورده است و می‌گوید برخی راویان حدیث متواتر ممکن است دچار اشتباه، یا عمداً مرتکب دروغی شده باشند، اما درباره مجموعه راویان معمولاً چنین چیزی غیرممکن است. واضح است که صحبت کردن از وجود عصمت برای گروهی متحد و دارای وحدت کلمه، معقول‌تر و عینی‌تر از وجود عصمت و ادعای آن برای یک نفر است. اگر تحقق عصمت برای تعداد فراوانی از افراد یک قوم دارای وحدت کلمه، غیرممکن است، مطمئناً برای یک فرد تنها غیرممکن‌تر است و اگر برای یک نفر به تنهایی ممکن باشد، مطمئناً تحقق عصمت برای یک قوم دارای وحدت کلمه، اولی و ممکن‌تر است (ر.ک؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۴۰۹-۴۰۸).

به عقیده نگارنده، این حرف ابن تیمیه نیز ارزش علمی ندارد و مردود است؛ زیرا او باید پاسخ دهد کسی که اشتباه امام را به او تذکر می‌دهد، خود از کجا به آن علم دست یافته‌است؟ اگر از غیر معصوم گرفته باشد، نمی‌توان یقین کرد که نظر او صحیح است و اگر از معصوم گرفته‌است، اشتباه معصوم معنا ندارد. به عقیده شیعه، پیامبر اکرم (ص) همه علم را به امام علی (ع) و او نیز به امام حسن (ع) و همین‌طور هر امامی به امام پس از خود منتقل کرده‌است و از این نظر، امکان اشتباه در معارف دین در آن‌ها وجود ندارد و این همان معنای عصمت در حوزه علمی است، در حالی که بقیه امت از چنین موهبتی برخوردار نبوده‌اند.

شاهد مثال‌های ابن تیمیه نیز باطل است؛ زیرا در مثال‌هایی که آورده، امکان رسیدن به واقع برای افراد بدون ثبوت ملکه عصمت ممکن است؛ زیرا از امور مادی است که با عقل و تجربه قابل دسترسی است، در حالی که بسیاری از امور دینی، منشاء و حیانی دارد و در حیطة عقل و تجربه قرار نمی‌گیرد.

۱۱-۱. نقد عصمت امام از طریق نقد علم امام به کلیات

در این وجه، ابن تیمیه با خدشه وارد کردن به علم امام به کلیات، وجود امام معصوم را غیرلازم تلقی می‌کند. وی می‌گوید:

«علم دینی بر دو قسم است که یک قسم آن، علم به کلیات است؛ مانند وجوب نمازهای پنجگانه، روزه ماه رمضان، زکات، حج و نیز حرمت زنا، دزدی، شراب‌خواری و مانند آن. درباره این نوع علم، شریعت به تنهایی پاسخ‌گوست و در آن، به امام احتیاجی نیست، چون پیامبر یا به کلیات شرعی که واجب و ضروری هستند، تصریح فرموده‌است و یا بعضی از آن امور را که از راه قیاس قابل حصول هستند، بدون توضیح رها کرده‌است. درباره اول که بحثی وجود ندارد و مورد دوم هم از طریق اصل قیاس، قابل حصول است» (همان: ۴۱۰).

به نظر می‌رسد این قسمت استدلال ابن تیمیه فقط درباره کلیاتی که پیامبر اکرم (ص) به آن‌ها تصریح فرموده‌است، قابل قبول باشد که در این زمینه، پیروان امامان (ع) نیز ادعایی ندارند، اما درباره کلیاتی که پیامبر اکرم (ص) درباره آن‌ها مطلبی نفرموده، اینکه ادعا شده با قیاس می‌توان آن‌ها را به دست آورد، اول کلام و مورد مناقشه است؛ زیرا از نظر پیروان امامان، قیاس به کلی در دین راه ندارد و علت آن هم عدم دسترسی قطعی به حد وسط استدلال در وصول به حقیقت

است؛ یعنی آنچه در مواردی موجب بیان حکمی به نظر رسیده، معلوم نیست در حقیقت، علت حکم باشد، تا در موارد مشابه همان حکم جاری گردد؛ به عنوان مثال، اگر به وجوب غسل در مواردی برای اقامه نماز حکم شده، معلوم نیست علت آن امر، اهمیت آن موضوع بوده، تا در موارد مشابه نیز چنین حکم شود؛ چنان که در جنب شدن، حکم به غسل برای نماز می شود، اما در بول کردن، چنین حکم نمی شود و وضو کفایت می کند، با اینکه پلیدی بول بیش از منی است (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۳۶۱ و مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۷: ۳۳۳).

ابن تیمیه در ادامه می گوید:

«اما اگر بگویند پیامبر^(ص) اموری از کلیات شریعت را بی توضیح گذاشته که نه به آن‌ها تصریح فرموده است و نه از راه قیاس قابل ادراک است و تنها با نظر معصوم دانسته می شود، پس معصوم شریک پیامبر در نبوت است، نه جانشین وی؛ یعنی خود یک پیامبر است. همچنین، اگر قیاس حجت است، پس حواله مردم به آن جایز است و اگر حجت نیست، بر پیامبر واجب است به همه کلیات تصریح کند، چون خداوند متعال فرموده: **إِیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیْنًا** (المائده/۳)؛ یعنی: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم». این آیه نصی است بر اینکه دین کامل است و به فرد دیگری نیاز ندارد که آن را کامل کند» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۴۱۰-۴۱۲).

در پاسخ به وی باید گفت اولاً پیامبر هیچ علم لازمی را بی توضیح رها نکرده است و برخی را عمومی بیان فرموده، برخی را به طور خصوصی به جانشین خویش که همان امام است، بیان فرموده است. پس لزوم شراکت جانشین پیامبر در علم پیامبر لازم نمی آید؛ زیرا علم را از او گرفته است. ثانیاً از آنچه بیان شد، معلوم می شود هیچ نیازی به قیاس نیست، تا گفته شود یا حواله دادن مردم به آن جایز است، یا پیامبر باید همه کلیات را بیان می فرمود؛ زیرا به وسیله امام، کلیاتی که پیامبر به آن‌ها تصریح نفرمودند، در دسترس امت قرار می گیرد. ثالثاً استدلال به آیه مورد اشاره که مبین کمال دین است، اول کلام و مناقشه است؛ زیرا به تصریح شیعه و سنی، این آیه در روز عید غدیر خم نازل شده که از نظر پیروان امامان^(ع)، پیامبر اکرم^(ص) در آن روز، علی^(ع) را به جانشینی خویش برگزیده است. پس اگر دین کامل شده، به سبب وجود امام و جانشین پیامبر بوده است.

۱۲-۱. نقد عصمت امام از طریق نقد علم امام به جزئیات

به گفته ابن تیمیه، در قسم دوم علم دینی که علم به جزئیات، مانند وجوب زکات بر فلان مال و وجوب اقامه حد بر فلان کس و امثال آن است (ر.ک؛ همان: ۴۱۰)، ادعای عصمت امام، غلو است. او برای این ادعا مثال می آورد که علی افرادی را بر مردم حاکم می کرد که از آنان مواردی چون خیانت، عجز و ناتوانی مشاهده شد، علی با شهادت دو نفر، پای را قطع کرد، آن دو نفر بعداً گفتند: اشتباه کردیم و علی گفت: اگر می دانستم که شما دو نفر به عمد شهادت کذب داده اید، حتماً دستهایتان را قطع می کردم. پیامبر (ص) نیز همین گونه بودند؛ چراکه در صحیحین از ایشان روایت شده که فرمودند: شما دعوایتان را برای داوری نزد من می آورید و چه بسا برخی از شما در استدلال و دلیل آوردن، از برخی دیگر توانمندتر و در حجتش قوی تر باشد، من هم تنها بر اساس آنچه می شنوم، قضاوت می کنم. پس اگر در قضاوت، چیزی از حق برادر شما به شما رسید، آن را نگیرید، چون در حقیقت، با آن کارم قطعه ای از آتش دوزخ را برایش بریده ام! (ر.ک؛ همان: ۴۱۲).

به عقیده نگارنده، این سخن ابن تیمیه نیز مردود است؛ زیرا او باید یک مثال از اشتباه امام در علم به جزئیات دینی بزند، در حالی که مثال او مربوط به اشتباه امام در علم به حوادث خارجی است که اگر سخن وی صحیح نیز باشد، به عصمت امام در علم به جزئیات دینی لطمه نمی زند، هرچند عموم علمای شیعه این را هم قبول ندارند و در این موارد، پاسخ هایی دارند. ثانیاً با موارد قطعی منقول از علم غیب پیامبر اکرم (ص) به جزئیات در حوادث خارجی، ادعای او مبنی بر عدم علم پیامبر در این موارد نیز باطل می شود؛ به عنوان مثال، برخی از آیات قرآن از اطلاع یافتن پیامبر اکرم (ص) از گفتار پنهانی برخی از همسران خویش خبر می دهد (ر.ک؛ التحريم / ۳). همچنین، در احادیث فراوانی که اهل تسنن از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند، مواردی از علم غیب پیامبر (ص) مشاهده می شود؛ به عنوان مثال، آن حضرت از ضربت خوردن و شهادت حضرت علی (ع) خبر داده بودند (ر.ک؛ ابن کثیر، بی تا، ج ۱: ۳۰۱). همچنین، از قول پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند که عمار به دست قوم ستمگری کشته خواهد شد (ر.ک؛ مسلم نیشابوری، بی تا، ج ۴: ۲۲۳۵ و ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳: ۳۲۵). پس علم پیامبر (ص) به جزئیات، انکارناپذیر است، اما این بدان معنا نیست که ایشان در امور ظاهری نیز همیشه از علم غیبی خود به جزئیات استفاده می کردند و یا حتی به این معنا نیست که الزاماً باید به همه جزئیات علم می داشتند. علم امام به

رد اشکالات ابن تیمیه بر دلیل اول عقلی علامه حلی بر اثبات امامت امام علی^(ع)؛ بنی اسدی و قوه ندوشن | ۱۲۲

جزئیات نیز چنین است. آنچه لازم است، علم به جزئیات در مسائل شرعی است که قطعاً محقق بوده است.

۱۲-۲. نقد مقدمه دوم استدلال علامه حلی در اختصاص عصمت به حضرت علی^(ع)

به عقیده ابن تیمیه، بر فرض صحت لزوم وجود معصوم، اینکه جز علی کسی معصوم نیست، اشتباه است، چون بسیاری از پارسایان، صوفیان و نیز عوام برای شیوخ خود قائل به عصمت مورد نظر شیعه هستند و با وجود اعتقادشان به افضلیت صحابه، پس اعتقاد به معصومیت خلفای راشدین از شیوخ خود هم بالاتر است. علاوه بر این، اسماعیلیان نیز که اثناعشری نیستند، معتقد به عصمت امامان خود هستند. همچنین، بسیاری از پیروان بنی امیه معتقد بودند امام آنان حساب و عقاب ندارد و خداوند آنان را به سبب اطاعت از او پاداش می دهد و طاعت از او در همه امور واجب و ترک طاعت همراه با عقاب است. در نتیجه، چنین کسی با وجود چنین اعتقادی، هیچ نیازی به معصوم مورد نظر شیعه ندارد (ر.ک؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ ق.، ج ۶: ۴۳۰-۴۳۲).

به عقیده نگارنده، این کلام ابن تیمیه نیز باطل است؛ زیرا مراد از عصمت در افرادی که نزد برخی از طوایف برای آن ها ادعای عصمت شده، صرف نظر از صحت و سقم این ادعا، فقط عصمت از معصیت الهی است و این امری است که شیعه نیز درباره بسیاری از افراد دیگر غیر از ائمه خویش قبول دارد، در حالی که مراد از عصمت ائمه دوازده گانه شیعه، علاوه بر عصمت از معصیت، عصمت از اشتباه در فهم و بیان احکام الهی و جزئیات دین است و هیچ کس از طوایف فوق درباره بزرگان خویش چنین نظری ندارد، بلکه استنتاج ابن تیمیه مبنی بر اینکه چون آن ها صحابه را با وجود عقیده بر عصمت بزرگان خویش برتر می دانند، پس اعتقاد به عصمت خلفا به طریق اولی محقق است، در اینجا نتیجه عکس می دهد؛ زیرا در کتب اهل تسنن، از صدور حکم اشتباه درباره احکام الهی از سوی خلفا سخن به میان آمده که به وسیله امام علی^(ع) اصلاح شده است (ر.ک؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ ق.، ج ۳: ۱۱۰۳). پس دیگر بزرگان که به نظر برخی، از صحابه پایین تر هستند، به طریق اولی معصوم در فهم و بیان احکام الهی نیستند. اما اینکه پیروان بنی امیه عقیده بر عدم عقاب امام و مأموم در معصیت دارند، در این صورت، باید گفت این کلام از ریشه اشتباه است؛ زیرا مستمسک قائلین آن، همان طور که ابن تیمیه به آن اشاره کرده، آیه شریفه II **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** O (النساء / ۵۹) است؛

یعنی: «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید» و معنا ندارد که خداوند امر به نقیضین کند؛ زیرا طبق ابتدای آیه، امر به فرمان الهی می‌شود و طبق آخر آیه، امر به عدم فرمان الهی می‌شود؛ یعنی معصیتی که امام و خلیفه دستور می‌دهد که این امر به محال و برای خداوند، قبیح است.

نتیجه‌گیری


از آنچه بیان شد، معلوم می‌شود که همه اشکالات ابن تیمیه بر استدلال اول علامه حلی بر امامت امام علی^(ع) مردود است. در واقع، وی بدون استدلال علمی قابل قبولی، مدعی مطالبی شده که پذیرفتنی نیست و یافته‌ها در این پژوهش نشان می‌دهد که با اندک تأملی می‌توان با پاسخ‌های علمی متقن به رد ادعاهای ابن تیمیه پرداخت. از آنجا که وی بیشتر از آنکه علمی سخن بگوید، متعصبانه سخن گفته، گاهی اشکالاتی به صورت مختلف بیان کرده که ریشه همه آنها یکی است؛ چنان که در مواردی پاسخ یکسان داده شد که استفاده از اسباب ظاهری، از لوازم حیات دنیوی است و ارتباطی با ادعاهای مطرح شده وی ندارد. بنابراین، با رد اشکالات بی‌اساس ابن تیمیه، استدلال علامه حلی تثبیت می‌گردد که نتیجه آن، اثبات امامت امام علی^(ع) و به تبع آن، امامت فرزندان آن حضرت می‌باشد.


تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Reza Bani Asadi
FatemeGhovveh
Nadooshan

 <https://orcid.org/0000-0002-1709-8070>

 <https://orcid.org/0009-0000-5536-5996>

منابع

قرآن کریم.

ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی‌الکرم. (۱۳۸۵ ق.). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دار صادر- دار بیروت.
ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۶). *الأمالی*. تهران: نشر کتابچی.

ردّ اشکالات ابن تیمیه بر دلیل اول عقلی علامه حلی بر اثبات امامت امام علی^(ع)؛ بنی اسدی و قوه ندوشن | ۱۲۴

ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحليم. (۱۴۰۶ ق.). *منهاج السنن النبویه*. عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.

ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله. (۱۴۱۲ ق.). *الاستيعاب في معرفة الأصحاب*. بيروت: دار الجيل.
ابن كثير، إسماعيل بن عمر. (بی تا). *معجزات النبي* (ص) (من كتاب البداية والنهاية لابن كثير). بی جا: المكتبة التوفيقية.

باقلانی، محمد بن الطیب. (۱۴۰۷ ق.). *تمهید الأوائل فی تلخیص الدلائل*. تحقیق عمادالدین أحمد حیدر. ط ۱. لبنان: مؤسسة الكتب الثقافية.

چگینی، رسول. (۱۳۹۵). «بررسی و نقد دیدگاه ابن تیمیه پیرامون حدیث ثقلین». *سراج منیر*. ش ۲۱. صص ۱۱۹-۱۴۰.

حسینی میلانی، سید علی. (۱۳۸۸). *افکار ابن تیمیه در بوته نقد*. قم: حقایق.

_____ . (۱۳۹۴). *جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام*. قم: حقایق.

حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۷۹). *منهاج الكرامة فی معرفة الامامة*. مشهد: مؤسسه عاشورا.

رضایی، موسی. (۱۳۸۵). *بررسی تطبیقی دیدگاه شیخ مفید و علامه حلی و ابن تیمیه درباره عصمت امام*. پایان نامه کارشناسی ارشد. قم: دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه جامعه المصطفی العالمية.

سعادت، احمد. (۱۳۸۹). «بازخوانی دلایل عصمت امام و ارزیابی آن‌ها از منظر اهل سنت». *آینه معرفت*. ش ۲۴. صص ۱۶۱-۱۹۶.

شریف، مرتضی. (۱۴۱۰ ق.). *الشافی فی الإمامة*. تحقیق و تعلیق از سید عبدالزهراء حسینی. تهران: مؤسسه الصادق^(ع).

طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ ق.). *الاحتجاج علی أهل اللجاج*. مشهد: نشر مرتضی.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۴). *الروضة من الکافی*. ترجمه رسولی محلاتی. تهران: انتشارات علمیة اسلامیة.

قنادیان، ملیحه، حسنی، میرزاحمد و اسماعیلی، محبوبه. (۱۴۰۰). «نقد و ارزیابی گفتمان امامت در رویارویی ابن تیمیه و علامه حلی در منهاج السنه و منهاج الكرامة». *سیاست متعالیه*. ش ۳۵. صص ۱۱۴-۱۳۰.

نیسابوری، مسلم بن الحجاج. (بی تا). *المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلّى الله علیه و سلم* - صحيح مسلم. بيروت: دار إحياء التراث العربي.

- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق.). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- موسوی خوئی، ابوالقاسم. (۱۴۰۳ ق.). *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*. بیروت: منشورات مدينة العلم.
- موسوی مبلغ، سید محمدحسین. (۱۳۸۴). «قرآن و حدیث: داوری در اندیشه‌های علامه حلی و ابن تیمیه در زمینه آیات نازل شده در شأن اهل بیت علیهم السلام». مشکاة. ش ۸۶. صص ۷-۳۲.

References

The Holy Quran.

- Ibn Athir, Ezz al-Din Ali ibn Abi al-Karam. (1965). *Al-Kamel fi al-Tarikh*. Beirut: Dar Sader-Dar Beirut. [In Arabic].
- Ibn Babouyeh, Mohammad ibn Ali. (1997). *Amali*. Tehran: Ketabchi Publishing. [In Persian].
- Ibn Taymiyeh, Ahmed bin Abdul Halim. (1986). *Minhaj al-Sunan al-Nabaviyah*. Sa'udi Arabia: Imam Muhammad bin Sa'ud Islamic University. [In Arabic].
- Ibn Abdulbar, Yosuf bin Abdullah. (1991). *Al-Estiab fi Marefat al-Ashab*. Beirut: Dar al-Jil. [In Arabic].
- Ibn Kathir, Ismail ibn Omar. (ND). *Mojezat al-Nabi (men Kitab Al-Bedayat va al-Nahayat le Ibn Kathir)*. NP: al-Maktaba al-Tawfighiyyah. [In Arabic].
- Baghelani, Mohammad bin al-Tayyeb. (1987). *Tamhid al-Awa'el fi Talkhis lel-Dala'el*. The Research of Imaduddin Ahmad Heydar. Lebanon: Al-Kotob al-Thaghafi Institute. [In Arabic].
- Chegini, Rasul. (2015). "Examination and Criticism of Ibn Teymiyyah's View on the Hadith of Saghalain". *Seraj Mounir*. No. 21. Pp. 119-140.
- Hosseini Milani, Seyyed Ali. (2009). *Afkar-e Ibn Taymiyyah dar Boteh Naghd*. Qom: Haghayegh. [In Arabic].
- . (2014). *Jawaher al-Kalam fi Marefat al-Emamat va al-Emam*. Qom: Haghayegh. [In Arabic].
- Helli, Hasan bin Yusuf. (2000). *Menhaj al-Karamah fi Marefat al-Imamah*. Mashhad: Ashura Institute. [In Persian].
- Rezaei, Musa. (2006). *A Comparative Study of Sheikh Mofid's, Allameh Helli's and Ibn Teymiyah's Views on Imam's Infallibility*. MA. Thesis. Qom: Faculty of Theology and Islamic Studies, Al-Mustafa International University. [In Persian].
- Sa'adat, Ahmed. (2010). "Re-reading the Reasons for Imam's Infallibility and Evaluating them from the Point of View of Sunnis". *Aeineh Marefat*. No. 24. Pp. 161-196. [In Persian].
- Sharif, Morteza. (2010). *al-Shafi fi al-Imamah*. Investigation and Suspension of Seyyed Abdul Zahra Hosseini. Tehran: Al-Sadegh Institute. [In Persian].

رد اشکالات ابن تیمیہ بر دلیل اول عقلی علامہ حلی بر اثبات امامت امام علی^(ع)؛ بنی اسدی و قوه ندوشن | ۱۲۶

- Tabresi, Ahmad bin Ali. (1983). *Al-Ehtejaj ala Ahl al-Lejajj*. Mashhad: Morteza Publishing. [In Persian].
- Kolaini, Mohammad bin Yaghub. (1985). *Al-Rawza men al-Kafi*. Rasouli Mahallati's Translation. Tehran: Islamic Scientific Publications. [In Persian].
- Qannadian, Maliha, Hasani, Mirzamohammad and Esmaili, Mahbobeh. (2021). "Criticism and Evaluation of the Imamate Discourse in the Confrontation between Ibn Teymiyyah and Allameh Helli in Manhaj al-Sunnah and Menhaj al-karamat". *Siasat Motaaleyat*. No. 35. Pp. 114-130. [In Persian].
- Nisaburi, Muslim bin al-Hajjaj. (ND). *Sahih Muslim*. Beirut: Dar Ehiya al-Torath al-Arabi. [In Arabic].
- Makarem Shirazi, Naser. (1992). *Tafsir Nemouneh*. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyah. [In Arabic].
- Majlesi, Mohammad Bagher. (1983). *Behar al-Anwar*. Beirut: Dar Ehiya al-Torath al-Arabi. [In Arabic].
- Mousavi Khoei, Abolghasem. (1983). *Mojam Rejal al-Hadith va Tafsil Tabaghat al-Rawat*. Beirut: Manshourat Madinah al-Alam. [In Arabic].
- Mousavi Moballegh, Seyyed Mohammad Hossein. (2005). "Qur'an and Hadith: Judgment in the Thoughts of Allameh Helli and Ibn Teymiyyah in the context of the Verses Revealed about the Dignity of the Ahl al-Bayt (as)". *Meshkat*. No. 86. Pp. 32-7. [In Persian].

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناد به این مقاله: بنی اسدی، رضا و قوه ندوشن، فاطمه. (۱۴۰۲). رد اشکالات ابن تیمیہ بر دلیل اول عقلی علامہ حلی بر اثبات امامت امام علی^(ع)، پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه، دوره ۴، شماره ۶: ۱۰۷-۱۲۶.

DOI: 10.22054/JCST.2023.74710.1125



Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Kalam is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.